

فروشگاه کتابت فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store

مگروریان سوم کابل

پست بکس ۸۵۵۵

۷۶
۱۱

پوینچی ادبیات

علمی ، ادبی ، تحقیقی
تاریخی ، فلسفی ، اجتماعی

Adab. Kabul
Vol.10, No.1, Hamal-Sawr 1341
(March-April 1962)

May

Ketabton.com

ادب

داعیازخاوند ، پوینچی ادبیات

هيات تحرير

پوهاند ملك الشعراء بيتاب
پوهاند دكتور جاوید
پوهاند دكتور اعتمادی
پوهندوی دكتور علمی

درین شماره

مضمون	نویسنده	صفحه
عربی عامیانه در حوالی بلخ دوره ها و مکتبهای شعر فارسی افغانی	بناغلی سیرت	۱
مدرسه لادریه کانت	نگهت	۱۲
گلهای ادب	زهما	۲۱
چاریتی های وطنی	انتخاب اداره	۳۴
زندگانی عایشه رضی الله عنها	»	۳۶
رقص دهر	بناغلی دكتور علمی	۳۷
	» پرواک	۵۶

آدرس	اشتراک
مدیریت مجله ادب	محصلان و متعلمان ۱۲ افغانی
پوهنځی ادبیات	مشترکین مرکز ۱۵
کابل ، افغانستان	» ولایات ۱۸

قیمت این شماره ۳ - افغانی

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
مکروربان سوم کابل
پست بکس ۵۳۱۸

ادب

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE

'18 APR 2005

6 CONTINUATION 6

۱۳۴۱

شماره اول سال دهم

عربی عامیانه در حوالی بلخ

متجاوز از یکمیزار نفر در صفحات شمال مملکت هنوز هم
به عربی عامیانه تکلم میکنند.

نویسنده: عبدالستار سیرت

موجر دیت زبان عربی در افغانستان در آثار زبان شناسان و جغرافیه دانان بصورت
مبهم معلوم بود. استاد مور گنستیرن برای نخستین بار در ۱۹۲۴ معلوم کرد که
زبان عربی در بعضی قریه های شمال افغانستان سخن گفته میشود.

در سال ۱۹۵۷ هیأت افغانی در بیست و چهارمین مؤتمرات شرق شناسان جهان در میونیک
راجع به حقیقت موجر دیت این عربی زبانان و محل جغرافیایی صحیح ایشان یکعده
معلومات تقدیم کرد که در کتاب حاوی مجمل جریانات آن مؤتمرات درج شده است.
جای مسرت است که یک جوان ساعی و دقیق مانند جناب عبدالستار سیرت عضو
هیأت تدریسی پوهنځی شرعیات کابل با آنکه محض عربی ادبی را تحصیل
کرده و سابقاً در شرق زبان شناسی و لهجه شناسی عربی مطال

بادیه ها و کهنساران افغانستان از قدیم زادگاه و پناگاه مردمان آزاد و فرزندان صحرانورد و صحرانشین است.

چند قبیله عرب که اصلاً با روح زندگی در بادیه و چراگاه بدنیامده و نخست سر و کارشان بزبان خود آن ها به (جبل و جبل) بوده است، خم و پیچ دامنه های سبز و زیبای کهنساران ما را، از صدها سال به اینسو، گزیده و یکی از مردمان این سرزمین و جزء این ملت شده اند.

دقاتر احصائیه برخی از ولایات افغانستان نفوسی را بنام اقوام عرب بکثرت ثبت نموده قریه ها و قبائلی بنام عرب در اکثر مناطق و بالخاصه در مناطق ولایات شمالی وجود دارد اما این نفوس تاکنون از معیارات عربی جز بعضی از خواص مشترک میان افغان و عرب - از قبیل آزاد یخواهی شجاعت، همان نوازی، کرامت نفس و غیره - دیگر چیزی را نمیشناسد و حتی جزئی ترین اثری از لهجات و تقالید عربی در میان آن ها باقی نمانده است.

ما که درین یاد داشت خواسته ایم در ساحت تحقیق زبان های افغانستان، که وقتی مراحل تکامل خود را پیمودنی است، و در قسمت لهجه شناسی عربی، که متأسفانه انکشاف خوبی نکرده است مطالعات و تبصره مقدماتی کرده باشیم با تمام این اقوام عرب، که فعلاً از لهجات عربی نشانه ای ندارند تماس گرفته نمیتوانیم و روی سخن ما تنها جانب همان اقوام عرب است که تا هنوز با لهجه های عامیانه عربی شب و روز حرف میزنند. حتی در میان متباقی اقوام نزدیک و دیگر عرب ساکن افغانستان که زبان و عادات خود را از دست داده اند بنام عرب انتل انتل (*antal antul*) شهرت دارند که این نام هم طبعاً از کلمه (انت انتم) که همیشه بر زبان ایشان میاید نمایندگی میکند که دو ضمیر مفرد و جمع مخاطب و یا هر دو ضمیر مفرد مخاطب به معنی (تو شما) یا (ت

۳- قریه سلطان اریغ تابع علاقه داری منگه جلك واقع غرب شهر آقچه مربوط حکومت اعلی شبرغان
 ۴- قریه حسن آباد واقع شمال شرق مرکز حکومت اعلی شبرغان .
 موقعیت هر چهار قریه بیک امتداد و نزد يك همدگر قرار داشته و به اهالی هر چار قریه مجتمعاً
 در يك نقطه زمین داده شده است و افراد قریه هائیز کاملاً از مردمان عرب تشکیل گردیده که این
 یکجا بودن و نزد يك بودن شان از سائل زنده نگه داشتن زبان و لهجات آنها خواهد بود .
 امثال این قریه های عربی در ماورای آمونیز وجود داشته و اهالی آن به لهجات عربی تکلم میکنند
 و دانشمندان اتحاد شوروی راجع به زبان آن ها تحقیقات جداگانه نموده اند که متأسفانه در دسترس
 نگارنده نیست و اگر می بود مطالعه آن از نگاه مقایسوی دلچسپی موضوع را مضاعف میساخت .

تبصره تاریخی

در قسمت تاریخی، راجع به این اقوام، تبصره واضحی فعلاً شده نمیتواند چه در مورد داهنکه
 این اقوام عرب چه وقت و از کجا آمده اند معلومات مستندی در دست نیست، تنها افواهی که میان خود
 شان و باشندگان صفحات شمال به صورت توأتر وجود دارد اینست که در عهد فتوحات تیموری
 وارد افغانستان شده اند. و علاوه بر این سفیدان این قریه ها شنیده اند که اصلاً از یمن میباشند ولی این
 روایت آن ها مبنی بر کدام دلیل نیست. طوریکه از یمن نبودن شان نیز دلیل روشنی ندارد .
 و چیزیکه از مطالعات مقدماتی درین قسمت گفته شده میتواند این است که اصل این مردم از اهل
 بادیه های عرب بوده و در اثر وقایع تاریخی، که حیثیت سیاسی یا نظامی داشته، و یا در اثر عوامل
 اقتصادی و به ایجاب مالداری و شترچرانی به این سرزمین آمده اند. و به سوءال این که آیا این
 اقوام عربی از کدام یکی از بادیه های کشورهای موجوده عربی آمده خواهند بود ؟ باز هم
 تاریخ مستندی یافته ایم . اما مطالعه ابتدایی لهجات شان ، طوریکه خواهیم دید، نشان میدهد که به
 عرب بادیه های عربستان سعودی ارباب ط بیشتر دارند زیرا که استعمال و تلفظ برخی از حروف مانند
 (قاف q) و کلمات مثل (اش محل - *ishmah.al*) به معنی چه وقت و (موی - *muuya*) به
 معنی آب و (حبیب - *h.abh.ab*) به معنی تریبوز و غیره اکنون هم مطابق اصطلاح بعضی قبائل
 عربستان سعودی در میان محاوره این اقوام وجود دارد . از طرف دیگر و اصوات اصطلاحاتی هم
 در لهجات شان دیده میشود که مانند لهجات غیر فصیح مصری و برخی از مناطق بلاد شام و عراق و
 دیگر سرزمین های عربی میباشد . از اینجا میتوان گفت که یا این اقوام از کدام منطقه معین عربی
 نبوده و از هر طرف آمده اند و یا ممکن است به اثر پیشه مالداری و نقل مکان در اکثر بلاد عربی
 دور زده باشند و زبان شان از لهجات مختلفه عربی متأثر گردیده باشد . چون لهجه شناسی عربی
 بالعموم ترقی زیاد نکرده و عربی عامیانه کشورهای پهنای عربی هنوز مطالعه نشده است و آنچه که
 مطالعه شده به دسترس ما نرسیده است بنابراین درین مورد هنوز حکمی نمیتوان کرد .

تبصره از نظر اقتصاد و علم الاجتماع

موقعیت جغرافیایی قریه های عربی بوضع اقتصادی مردمان آن فوق العاده مفید ثابت شده و از آنجا که در مراکز مهم زراعتی از لحاظ پنبه، گندم، جو و غیره و تجارتی از نظر پوست و قالین سرمییرند ازین منابع ثروتی استفاده خوبی نمودند. در حالیکه باتشکیل قریه ها زمیندار، زارع و دهقان گفته میشوند. شغل مالدار و زندقی را در دامنه های بادیه و صحرا از نشانه های عربیت اولی ترک نداده و آثار بدویت و طبیعت بادیه نیز در لهجات و معاملات و احساسات شان به پیمانه محسوسی مشاهده میگردد چنانچه زود زود و به آواز بلند حرف میزنند، زود خشمگین میشوند، بزندقی شهر و آمیزش کمتر علاقه دارند.

موسیقی مخصوص و سرودهای محلی عربی در میان این اقوام وجود ندارد، اما داستانها و روایاتی را به لهجه خود میگویند و میخوانند. در قسمت مرده و تعزیت داری زنان نزدیک متوفی لباس مخصوص تعزیه میپوشند و موی خود را باز و پریشان ساخته بدور سرده میچرخند و فوجیه عربی میخوانند. مراسم تعزیه داری ایشان تا یکسال دوام میکند. در مورد عروسی عادات عربی ازین رفته و تنها در قریه سلطان اربع چند زن موسفید هنوز هم زنند اند که در شب زفاف آهنگهای عربی میخوانند و میرقصند. در قسمت مهمانی و ضیافت سخی و بلکه اسراف کارند. لباس زنان بسیار دراز و حتی چادر سر آنها از هفت متر پارچه ساخته میشود. زن جوان بزلف خود از پشم سلسله می بندد و از پشت سر کدام پارچه ای را مانند حریطه بست میکند و در اطراف سینه و پشت و کمر خود سکه ها را کویک میزند. امثال این مراسم و این لباس در میان دیگر طبقات مردم آن حوالی بکلی وجود ندارد.

لهجات عربی در میان این اقوام با اختلاف مردمان آن از قبیل پیر، جوان، طفل و افراد یک قریه نسبت به قریه دیگر به صورت تقریباً نامحسوسی متفاوت میباشد. مثلاً از مرد سالخورده ای در دولت آباد پرسیدم «شما چند قریه عرب استید؟» به جواب گفت (نحن اربع قریه - *nah.n arba a qura*) یعنی ما چهار قریه هستیم. عین سوال را حینیکه از جوان بیسوادی در شیرغان کردم گفت (نحن اربع قشلاخ است).

اگر موضوع تفاوت میان لهجات پیر و جوان و طفل و افراد یک قریه با قریه دیگر از خود این اقوام پرسیده شود همگی متکرار این تفاوت میباشند و ریش سفیدان این قریه ها میگویند که نه فقط لهجات فعلی مادر میان هر چهار قریه و نسبت بسایر افراد یکسان بدون تفاوت است بلکه لهجات امروزمه ما باللهجات پدران ما، تا جائیکه بیاد داریم، تفاوت ندارد. این گفته آنها اگر چه قابل قبول نیست و گذشت ایام از خود ایجابات اجباری دارد ولی اینقدر میتوان گفت که اصل تفاوت میان لهجات گذشته نزدیک و حال و میان افراد مختلف آنقدر محسوس نیست. چنانچه که خود این

اقوام، در حالیکه از امثال اینگونه تفاوت متکبرانند، به وجود تفاوت میان لهجه های زنان و مردان قایل بوده و میگویند که زنان شان نسبت به مردان خوبتر عربی حرف میزنند و لهجات سالم تر عربی دارند. علت آنهم البته قلت و یا عدم اختلاط زنان عرب با اقوام غیر عربی است. چون کودکان از شیر خوار کی اکثر زبان را از مادر و دیگر زنان می آموزند بنابراین زنان در نگهبانی زبان نقش مهم دارند.

محدوده این اقوام با اقوام دیگر غالباً به فارسی، از بسکی و ترکمنی بوده و با این زبانها چنان حرف میزنند که جز در تلفظ (حاو عین)، طوریکه خواهیم دید، و بلند ساختن آوازه و سرعت محاوره کدام اثر دیگری از عربیت شان در آنها دیده نمیشود و کلمات غیر عربی را بعضاً در هنگامی تغییر میدهند که در محاوره عربی از آن استفاده نمایند مثلاً کلمه (پگاه یا پگاهی) را به معنی صبح در فارسی بعین شکل و بدون تغییر استعمال نموده و ای در عربی آنرا (یلپگاه *yalpaga*) ساخته اند. نماز و قرآن مجید را از آنجا که در افغانستان و از اقوام غیر عربی آموخته اند کاملاً به لهجه فارسی میخوانند و تا امروز از لحاظ ادوات تلفظ نتوانسته اند به خوبی مستشعر شوند که در میان کلمات قرآنی و محاوره روزانه آنها مناسبتی موجود است.

عوامل نگهبانی زبان

قبل از اینکه راجع به الفاظ و لغات، اصوات و کلمات عربی عامیانه در میان این اقوام بحث کرده باشیم مناسب است بدانیم که چه عواملی زبان آنها را در خلال چند صد سال گذشته، بصورت تعجب آوری، زنده نگهداشته است؟ تحقیقات اولی در اینمورد سه نقطه را بخاطر میدهد:

۱- ارزش زبان عربی در نظر افغانها

(٢) - اعرابیت و بدویت اقوام عربی

ایجابات بادیه و شهر از هم متفاوت است و مردمان بادیه کمتر آماده میشوند که به اجتماع و اجتماعیت خوی گرفته و با دیگران بیامیزند. این خاصیت اگر چه در همه بادیه نشین ها دیده خواهد شد اما در اقوام عرب مورد بحث ما به شکل عجیب و غریبی مشاهده میگردد. تندی و درشتی و معاملات بدویت و اعرابیت قبائل عرب بعدی است که نه فقط خودشان نمیدانستند که بدیگران تماس داشته و چگونه تماس داشته باشند بلکه دیگران را هم مجبور میساختند تا از اوشان امان و پناه بخواهند. این وضع حیاتی و بدویت آنها باهر قیمتی که داشته و با نداشته باشد در آغاز بزنده ماندن لهجات آنها مساعدت کرده است.

(٣) تعجب این اقوام نسبت به لهجات شان

زبان دوستی و حسن حمایه از لهجات محلی، در میان این اقوام به پیمانه بزرگ مشاهده میشود. و بسیار مشکل و حتی ناممکن خواهد بود که هیچکدام از آنها در کوچه و بازار و خانه و مسجد در میان خود شان بزبان غیر عربی حرف بزنند. و عجب تر از این اگر نازن غیر عربی از دواج نمایند (رسم از دواج با دیگران را فقط در همین سالهای اخیر قبول کرده اند) لهجات عربی را بوی می آموزند و حلقی که بدینا می آید اولتر از همه بزبان عامیانه عربی سخن میگوید و سایر اطفال تا وقتی که بمن مکتب نرسیده باشند بلهجات غیر عربی آشنا نیستند و بصورت عمومی عیب است که احدی از زن و مرد و خورد و بزرگ آنها به عربی عامیانه نکلیم نکنند.

بخش دوم مطالعه زبان

تبصر مقدماتی وضع زبان عربی عامیانه را در میان این اقوام عرب با ملاحظه تطویر لهجات شان در خلال سالهای گذشته میتوان در سه قسمت تصنیف نمود:

بحث الفاظ و لغات ، بحث اصوات و حروف ، بحث صرف و نحو و ترتیب جمله ها

و لغات عربی، از نگاه فیصدی، در محاوره آنها موجود است. ناگفته نماند کسیکه به تحقیق علمی در زمینه می‌پردازد و اگر خواسته باشد قاموس مستقل الفاظ عربی را در میان اقوام عرب افغانستان ترتیب نماید علاوه بر زبان عربی لااقل باید دوزبان فارسی و ازبکی را نیز بداند تا بتواند الفاظ عربی را از کلمات دخیل فارسی و ازبکی امتیاز دهد و مفهوم تعبیرات و جمله‌های مرکب از کلمات عربی، فارسی و ازبکی آنها را دانسته باشد.

دوم - بحث اصوات و حروف

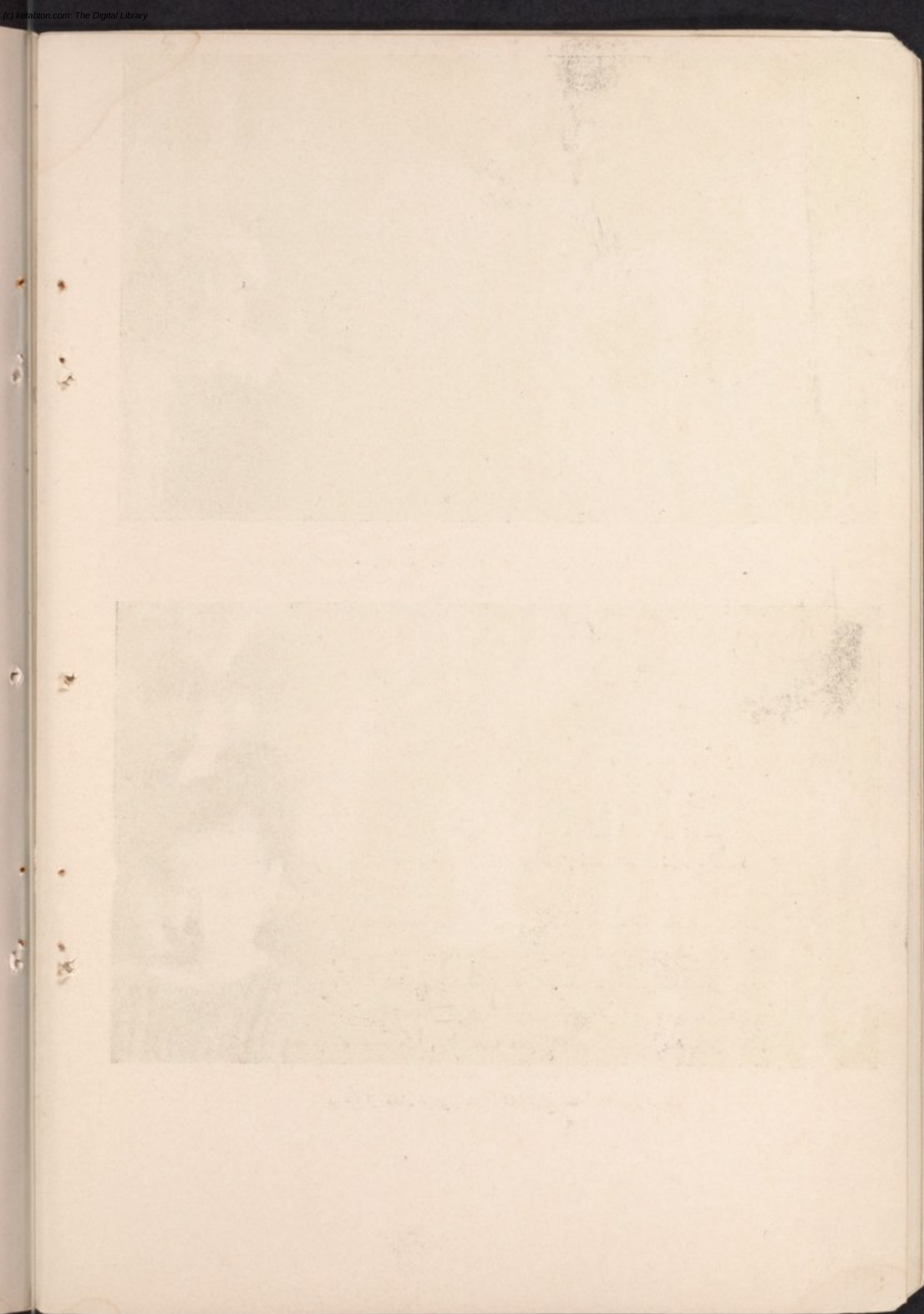
مطالعه این قسمت عربی عامیانه در شمال افغانستان خیلی دلچسپ است و اگر چه که اثر زبانهای غیر عربی در این ناحیه نسبت به اولی بیشتر بوده و اکثر اصوات و حروف عربی از مخارج اصلی و به لهجه سلیم عربی ادا نمیشود با آن ممیزه (ابتدا بکسره) در اسم و فعل مضارع، که از خواص لهجات اصطلاحی عربی امروزه میباشد، در محاوره این اقوام عرب بکمال سلامت دیده میشود. و سایر افراد آنها این ممیزه را بدون تکلف مراعات مینمایند مثلاً کلمه (عین) به معنی چشم در زبان فصیح عربی به فتح اول و سکون دوم و سوم تلفظ میگردد اما در لهجات عربی اصطلاحی بکسر اول گفته و خوانده میشود. و از همین قبیل (بیت‌شی) و غیره که در زبان فصیح (بیت) به معنی خانه به فتح اول و (شی) به معنی چیز به فتح اول تلفظ میگردد. و کلمه (رز) بکسر اول و سکون دوم به معنی برنج در محاوره آنها شکل خاصی دارد. چه این کلمه اصلاً (ارز) به ضم اول و سکون دوم و سوم بوده و در مصر و برخی از کشورهای عربی دیگر (رز) به حذف همزه و ضم (را) تلفظ میشود اما در محاوره عامیانه این اقوام از اشرقوت ممیزه ابتدا بکسره به شکل (رز) درآمده است. در کلمه (دهن) ضمه اول را بکسره تبدیل نموده و آنرا (دهن) بکسر دال میگویند. از مثالهای ابتدا بکسره در فعل مضارع (تطلع - می‌برائی. تقری - می‌بخوانی. نذهب می‌رویم) میباشد که در سایر افعال فتحه اول بکسره تبدیل شده است.

حمار	<i>h.imaar</i>	خر	عندك	<i>indak</i>	نزدنو
حنطه	<i>h.inta</i>	گندم	عنب	<i>inab</i>	انگور
حل	<i>hilla</i>	بازکن	تمه	<i>ta a</i>	پیا
حایط	<i>haayit</i>	دیوار	تطلع	<i>tittla</i>	میرایی
نعبه	<i>na ja</i>	گوسفند	نرعه	<i>nira</i>	میچرانیم

حروفی که از لحاظ ادا و تلفظ مخارج اصلی خود را باخته و يك با دیگر خلیط شده است عبارت‌اند از : همزه که به یا تبدیل شده و کلمه (حائط) به (حایط) تلفظ می‌گردد. این مثالی است که همزه در آن در وسط کلمه واقع شده و اگر در اخیر کلمه باشد باز هم به یا تبدیل می‌شود مثل (تقرا) که به (تقری - *Tiqri*) ادایابد و همزه ابتدای کلمه غالباً به حالت خود باقی مانده است. حرف (طا) اغلب به (تا) تبدیل شده و کلمه (بطن) به (بتن) و (حایط) به (حایت) تلفظ می‌گردد. ثاو صا مانند سین ادا می‌شود مثل (ثوب - سوب، بصل - بسل) - جیم نه مانند لهجه مصر به گاف و نه مانند لهجه اردنی به (ژ) تبدیل شده بلکه مانند لفظ عراق بحال اصلی یعنی مطابق قرائت ادبی باقی مانده است.

ذال و ضاد و ظا مانند (زا) تلفظ می‌شود مثل : (اذن - ازن - - اضرب - ازرب
ظهر - زهر) ،

ذال را مانند مصریها و سوریها هرگاه در اخیر کلمه باشد به دال تبدیل مینمایند مثل :



امثله ذیل که به غرض شناختن بیشتر ترتیب جمله های عربی و ترکیب بندی الفاظ آن از محاوره روزانه آن اقوام اقتباس شده است علاوه بر ممیزات گذشته ممیزه تقدیم اسم را بر فعل نیز بخوبی واضح میسازد :

نمجه نرعه	گوسفند می چرانیم
زرعه نزرع	کشت میکاریم
جبل نغدی	کوه رفتم
حایت ازربوا	دیوار بزئید
شعر راس ناخذ	موی سر را می گیریم
زافر اخذ	ناخن بگیر
بیت رحنا	از خانه برآمدیم
حنطه جیب	گندم بیار
رز جیب	برنج بیار
دین جیب	روغن بیار
بسل جیب	پیاز بیار
عندك مرزه شده	گوساله را بسته کن
عندك مرزه حل	گوساله را باز کن
موی مشره	آب بده
کیش جرعه	اسپ را کش کرده بیا
اش محل من بیت قطلع	چه وقت از خانه می برائی
بلیهت شده	در و از خانه را بسته کن
عندكشی دعمت جی	آنجانزد تو چیزی هست برو بیار
اوته گذرز و یوگد	زیر دیگ آتش کن
بازار نغدی	بازار رفتم
یلپگاه نقوم	صبح می خیزیم

از همین قبیل جمله ها و تعبیرات بیشمار دیگری که در محاوره روزانه آنها وجود داشته طرز ادا و تلفظ آن کاملاً عربی است .

این بود مطالعات و تبصره های مقدماتی ما راجع به عربی عامیانه در شمال افغانستان و مباحث الفاظ، اصوات و جمله های آن. در پایان این یاد داشت ابتدائی که دانشمندان آنرا پیش خواهند برد آرزو مند اظهار دارم که دوست محترم و دانشمند دکتور عبدالغفور روان فرهادی نخستین مشجع و تشویق کننده من در ترتیب این امر بوده و یقین دارم اگر این تحقیق مقدمه کدام تحقیق فنی و مفصل تر در آینده شده بتواند نه تنها موجب مسرت من بلکه موجب افتخار آن دوست من که به تحقیق در زبانهای کشور علاقه بزرگ دارد، خواهد بود .

دوره ها و مکتهای شعر فارسی افغانی

« زبان نگارش » نسبت به « زبان گفتار » بیشتر معروض به تغییر است و سریعتر تطور میکند . بنا بر آن ، شیوه های نگارش و طرز های بیان شعری ، که نمودار احساسها و عواطف و اندیشه ها و افکار یک جامعه و نماینده اوضاع گوناگون محیط و زندگی یک قوم است ؛ با گذشت روزان و شبان و با تغییر احوال اجتماعی و اوضاع اقتصادی و به میان آمدن نسلهای پیاپی آدمی و تماسهای مختلف با ملل و اقوام ، تدریجاً دستخوش تحول و دیگرگونی میشود . پیشتر تذکر دادم که با مرور زمان انواع و مکتهای مختلف ادبی و با سر بر آوردن اشخاص از بین امواج نسلهای بشر ، « سبکها » و « طرزها » ی متنوع و بیشمار به ظهور میرسد و این خود علت بزرگ تغییر زبان نگارش - شعر و نثر - به شمار میرود . البته واضح است که تقسیمات دوره ها و طبقه بندی مراحل ادبی ، قطعی نیست و برای آسانی مطالعه است ؛ زیرا نمی توان برای تغییرات و تطورات و مکتهای ادبی (۱) که یک جزء تحولات اجتماعی است ،

(۱) از نظر تحقیقات جدید ادبی ، یعنی تیوری ادبیات و انتقاد ادبی یا سخن سنجی و تاریخ ادبیات ، مکتهای ادبی (Literary Schools) و سبکهای ادبی (Literary Styles) از هم فرق دارد . سبک عبارت از « طرز تلقی و ادراک و شیوه جهان بینی و روش بیان یک شاعر یا یک نویسنده » است ؛ یعنی « سبک » ، « خود شاعر » و « خود نویسنده » و « منحصر به فرد » است . مکتب عبارت از خصوصیتها و مشخصات مشترک یک دوره ادبی است ؛ مثلاً مکتهای ادبی اروپا کلاسیسم و رمانتیسم ، ریا لزم و غیره است و مکتهای ادبی فارسی (خراسانی ، عراقی ، هندی ، مکتب جدید و غیره) است . بر علاوه (مکتب ادبی) به یک معنای محدودتر دیگر نیز مورد استعمال دارد : آنوقت که چند شاعر یا نویسنده از سبک یک شاعر یا نویسنده بزرگ تقلید میکنند (اگر چه به صورت قطع نباید تقلید کرد ، اما عملاً تقلید هایی صورت گرفته است و صورت میگیرد) شاعر یا نویسنده ای که از وی پیروی شده صاحب مکتبی خاص در مکتب ادبی عمومی میشود ، مثلاً مکتب سایکا نالیز داستایوسکی در مکتب عمومی ریا لزم که سبک او در اروپا و امریکا مورد تقلید قرار

حدود قطعی و چهار چوب مشخصی تعیین کرد؛ مخصوصاً در ادبیات فارسی که مشخصات ادبی و رواج یک مکتب شعری، منحصر و محدود به یک دوره معین نیست و حدود آن در بین دو سده مشخص نمیشود مثلاً مکتب خراسانی که اصلاً شامل دوره صفاری و سامانی و عهد اول غزنوی است، نه در سال ۴۳۲ هـ سال مرگ مسعود پادشاه و منوچهری شاعر، که من حد فاصل تعیین کرده‌ام. ختم میشود و نه در سال ۵۰۵ هـ. او آخر زندگی سنجر سلجوقی، که دیگر آن حد فاصل تعیین کرده اند. به پایان میرسد؛ بلکه تا آخر قرن پنجم و حتی جسته جسته در نیمه اول قرن ششم ادامه می‌یابد (همین کیفیت در مورد نثر نیز تحقیق میکند)؛ ولی از طرف دیگر مقدمات تغییر مکتب خراسانی به مکتبی دیگر، از واسطه قرن پنجم مشاهده میشود و باز مقدمات مکتب عراقی از میانه قرن ششم آغاز می‌یابد در حالی که دوره اصلی مکتب عراقی قرنهاهای هفتم و هشتم و نیمه اول قرن نهم است. در پایان قرن نهم وارد دیگر و در قرن سیزدهم پس از اختتام دوره اصلی مکتب هندی برای سومین مرتبه، همینگونه مسایل پیش می‌آید. این نکته را نیز باید یاد آور شد که در مرحله انتقال از یک مکتب به دیگری، مکتبهای متفاوت دیگر هم در تکوین بوده و تأملاتی جریان یافته است؛ مثلاً مکتب خاقانی در دوره دوم، و مکتب جامی هروی و افغانی شیرازی و وحشی بافقی در اوایل دوره سوم و اوایل دوره چهارم، که در مورد خود، از آنها به تفصیل سخن خواهم گفت.

نامهای مکتبهای ادبی فارسی نظر به ساحه رواج شعر و ادب: خراسان، عراق عجم، هند، گذاشته شده (اگرچه گویندگان پیرو هر یک از این مکتبها از هر گوشه و آشنای بوده اند). و سپس مشخصات هر مکتب با تتبع و تدقیق در اشعار گویندگان یک دوره یا یک ساحه، بیرون نویس و گردآوری شده است. البته بعضی از شاعران به اختلاف و تباین شیوه بیان خویش با گذشتگان یا معاصران، ملتفت شده و در آثار خود از آن یاد کرده اند و گاهی دیگران به این نکته متوجه شده اند؛ و این همان مشخصات و ممیزاتی است که در شیوه ادرا

سه دوره ادبی را می‌شناختند : دوره متقدمین یا قدما ، دوره متوسطین ، دوره متأخرین ، که عبارت از همان مکتبهای معروف خراسانی و عراقی و هندی بوده است ؛ اما در ایران ، ادبیات فارسی را نخست به چهار دوره (خراسانی ، عراقی ، هندی ، بازگشت ادبی) و پسان‌تر به پنج دوره (خراسانی ، عراقی ، دوره صفوی ، بازگشت ادبی ، دوره معاصر) تقسیم میکردند ؛ مرحوم بهار دوره ششمی را بدان افزود و در بین مکتبهای خراسانی و عراقی از « سبک ساجوقی و خوارزمی » نام برد و بعضی دیگر این مکتب را به نام « سبک بین‌البین » خواندند (۱) . بهار به همین صورت نشر فارسی را نیز به شش دوره و سبک تقسیم کرده است . در اینجا باید گفت با صورت پذیرفتن « بازگشت ادبی » از مکتب هندی به مکتب عراقی ، توسط عده‌ای از شاعران و نویسندگان ایران در قرن دوازدهم هجری (از قبیل : طیب ، هاتف ، نشاط و مجمر اصفهانی ، فتح علی صبای کاشانی ، لطف علی آذر ؛ و شعرا و نویسندگان قرن سیزدهم ، یادوره قاجاری ایران ، قدمی فراتر نهاده از مکتب خراسانی تقلید کردند مانند : وصال و قاتنی شیرازی ، فروغی بسطامی ، سروش اصفهانی ، محمود صبا کاشانی ، رضاقلی هدایت) ، این تقسیم درست است ؛ ولی آنچه را ما باید به دقت و توجه در نظر داشته باشیم این است که « بازگشت ادبی » قرن دوازدهم هجری ، کاملاً مربوط و منحصر به ایران است و به افغانستان و هند و ماوراءالنهر کوچک‌ترین ارتباطی ندارد و ذکر آن در ادبیات فارسی افغانستان به کلی بی‌مورد و تقلدانه و عاری از تحقیق و سنجش و دوران خرد است ؛ زیرا در قرن دوازدهم هجری در این سرزمین ها مکتب هندی کاملاً رواج و نفوذ داشت و این رواج و نفوذ تاحدی بود که در قرن سیزدهم و حتی در قرن چهاردهم هجری تا امروز ، ادامه یافت . بازگشت ادبی در افغانستان از مکتب هندی به مکتبهای خراسانی و عراقی ، در اخیر قرن سیزده و در قرن چهاردهم ، و توأم با ظهور مقدمات مکتب ادبی جدید دوره معاصر ، صورت گرفته است . این را نیز باید گفت که بازگشت ادبی ایران ، به شکل دسته جمعی و درینک وقت صورت گرفته ، اما بازگشت ادبی افغانستان که جزء تحولات دوره معاصر است به شکل تنهاتنها و در اوقات مختلف ظهور کرده است .

شعر فارسی افغانستان (و

- | | |
|--|--|
| <p>عهد طاهری (۲۰۵-۲۵۹ هـ)
 « صفاری (۲۵۴-۲۰۹ هـ)
 « سامانی (۲۶۱-۳۸۹ هـ)
 « نخست غزنوی (۳۸۷-۲۳۲ هـ)
 سال مرگ مسعود پسر محمود
 عهد دوم غزنوی (۴۳۲-۵۹۸ هـ)
 « غوریان (۵۴۳-۶۱۱ هـ)
 « اول سلجوقی (۴۲۹-۵۵۲ هـ)
 سال مرگ سنجر سلجوقی (۱)
 « خوارزمشاهی (۴۶۱-۶۱۷ هـ)
 سال مرگ محمد خوارزمشاه</p> | <p>۱- دوره نخست (۲۰۰-۵۴۳۲ هـ)
 مکتب خراسانی</p> |
| <p>عهد چنگیزی و چغتایی (۶۱۷-۷۶۰ هـ)
 « امرای کرت (اوایل قرن هفتم-۷۹۱ هـ)
 « تیموری (۷۷۱-۸۰۷ هـ)
 « تیموریان هرات (۸۰۷-۸۹۲۰ هـ)
 سقوط بدیع الزمان</p> | <p>۲- دوره دوم (۴۳۲-۶۱۷ هـ)
 مکتب بین خراسانی و عراقی</p> <p>۳- دوره سوم (۶۱۷-۳۹۲۰ هـ)
 مکتب عراقی</p> |
| <p>استیلای موه قن صفوی (۲) و اغتشاش شیبانی
 تسلط مغول هند در نیم اول قرن دهم
 عهد هوتکی (۱۱۲۱-۱۱۵۱ هـ)
 « ابدالی هرات (۱۱۲۹-۱۱۴۱ هـ)
 عهد دولت ابدالی (سدوزایی)
 (۱۱۶۰-۱۲۵۸ هـ)
 « اول محمدزایی (۱۲۵۹-۱۲۹۷ هـ)</p> | <p>۴- دوره چهارم (۹۲۵-۱۲۹۷ هـ)
 مکتب هندی</p> |
| | <p>۵- دوره پنجم (از ۱۲۹۷ هـ تا امروز)
 مکتب ادبی جدید</p> |

(۱) دوره دوم سلجوقی که دوره ملوک الطوائفی و تجزیه این دولت و زمان اقتدار غوریان و خوارزمشاهان است، به افغانستان ربطی ندارد. (۲) دولت صفوی که در ایران از ۹۰۷ تا ۱۱۳۵ هـ بر سر اقتدار بود به دست شاه محمود هوتکی از بین رفت.

و هم غزل سرا بودند و در این عهد فیضی و عرفی، صاحب دو مکتب خاص (۱) در مکتب عمومی هندی میباشند. در نیمه دوم این دوره، انواع معمول شعر، غزل و رباعی و مثنوی است و مکتبهای خاص این عهد: (۱) مکتب کلیم و طالب آملی و سلیم (۲)، مکتب صایب (۳)، مکتب معروف جلال اسپرو بیدل و ناصر علی سرهندی و شوکت بخاری است (۲). معما گویی به حساب ابجد، در این دوره به میان آمد و شیوع یافت. مشاعر در غزل، از مشخصات بارز این دوره است. خیال پردازی و ابهام و پیچیدگی و اغلاق، و مبالغه و اغراق و متضاد گویی هم از خصوصیت‌های اشعار این دوره به شمار میرود. اکنون برخی از مختصات عمده این مکتب را فهرست وار ذکر میکنم: (۱) ابهام و پیچیدگی (۲)، مضمون آفرینی و یافتن «معنای نازک» یا «معنای بیگانه» (۳)، ایجاز نهایت دقیق و گنجانیدن مفاهیم و مطالب بسیار زیاد در يك بیت شعر (۴)، رواج بسی اندازه تشبیهات و استعارات گوناگون به نحوی خاص (۵)، استعمال زیاد مدعا مثل و ارسال (مثل، ۶) به کار بردن کلمه‌ها و ترکیبهای نفوذ و شگفتی انگیز و بسی سابقه، (۷) کثرت استعمال کلمه‌ها و اصطلاحات محاوره‌یی و الفاظ و عبارات و فقره‌های عامیانه و گاهی بازاری و مبتذل (۸)، غالباً وجود ارتباط و تناسبی خاص در بین کلمه‌های يك بیت (۹)، وجود یکنوع لحن و آهنگ خاصی که در مکتبهای ادبی دیگر، دیده نمیشود و مخصوص همین مکتب ادبی است. و با آشناسدن به اشعار این مکتب، میتوان آن را احساس و درك کرد.

نمونه اشعار این دوره: اشعار وحشی بافقی، عرفی شیرازی، فیضی دکنی، سلیم تهرانی، طالب آملی، کایم کاشانی، نظیری نیشابوری، ظهوری ترشیزی، صایب تبریزی، بیدل، واقف لاهوری، شوکت بخاری، غنی کشمیری، اکرم غنیمت...

دوره شعر ساده و جدید.

و پژواک در قسمتی از اشعارش از سبک منوچهری پیروی کرده است. در بخشی از قطعات خلیلی و وقاریزا ده، توجه به مکتب عراقی مشاهده میشود.

سبک و فکر اقبال و شیوه جهان بینی او، در برخی از شاعران معاصر مخصوصاً گویندگان جوان تأثیر زیادی کرده است.

پیروی از مکتب هندی، مخصوصاً سبک بیدل، مانند قرن سیزدهم در دوره معاصر نیز ادامه داشته است و هر شاعر - پیرو جوان، در بیشتر حصص افغانستان - به درجه های مختلف، زیر تأثیر و نفوذ آن واقع شده است و فرد شاخص آن در این زمینه، مشرقی و مرحوم بسمل است.

مقدمات و اساسها و جوانه های «شعر نو» از آغاز این دوره در اشعار محمود طرزی (از لحاظ کلمات و مفاهیم) مشاهده میشود و برخی از قطعات مرحوم قاری (از نگاه طرزیان) و صفاوداوی و سلجوقی (از نظر مفهوم و شکل و طرزیان) نمونه های شعر نو در افغانستان، به شمار میرود. از نگاه کلمه ها و برخی مطالب، این نمونه ها در اشعار اکثر شاعران معاصر به مشاهده میرسد.

نوشتن «پارچه ادبی»، یا «نوع شعر منشور»، نیز در سالهای اخیر صورت گرفت که عده محدود و اندکی از آنها دارای ارزش و اهمیت ادبی است. ترجمه های منظوم و منشور اشعار جدید غربی و شرقی، و سرودن تصنیفها، اشعار انتباهی و اشعار هزلی و شوخی آمیز دارای مفاهیم جدی نیز در همین سالها به عمل آمد، و به سرودن ها و ترانه های محلی و عامیانه هم توجه معطوف شد.

از اوایل این دوره، به شمول چند سالی از قرن سیزدهم هجری، افغانستان بادیای غرب در تماس آمد و روزنه پی از آن جهان به روی مردم این سرزمین گشوده شد. از آن هنگام به بعد

آمدن پرده نشینان (برای بار دوم) و تحصیل یکجایی درفا کولته ها و همکاری زنان و مردان در اداره ها و موسسات و کارخانه ها ...) می توان نام برد . بنابر آن ، در همه ساحه های علمی و تکنیکی و صنعتی و اجتماعی و ادبی و هنری ، تحولات و دگرگونیهای دیده میشود ، و در زمینه شعر و ادب نیز همین تطورات و تغییرات به مشاهده میرسد و مکتب ادبی جدید این عصر ، که هنوز هم در آغاز مرحله است ، زاه خود را می پیماید و به سیر تکاملی خود ادامه میدهد .

نمونه اشعار این دوره : اشعار غلام محمد طرزی ، راقم ، واصل ، ندیم کابلی ، شاهین دروازی ، رحمت بدخشی ، عزیز ، آزاد ، ندیم بلخی ، ادیب پشاور ، قتیل ، حیرت ، محمود طرزی ، مستغنی ، قاری ملک الشعراء ، استاد بیتاب ملک الشعراء ، استاد هاشم شایق ، زکریای کابلی ، داکتر انصاری ، داکتر حکیم ضیایی ، بسمل ، صفای ، داوی ، سلجوقی ، خلیلی ، پژواک ، نوید ، صبا ، شایق جمال ، نباتی ، شاه عبدالله یمگی ، عارف چاه آبی ، مخفی بدخشی ، محبوبه هروی ، داکتر روان فرهادی ، آینه ، قاریزاده ، نیرسان ، الهام ، طلوع ، مایل هروی ، سرخا بی ، رونق ، نهمت ، شمیریز ، باریق شقمی ، فارانی ...

بآند کر این نکته باید افزود ، که کانت همان رول ابتکاری فعالیت انسانها را فعالیت خالص تیوری فکر و دماغ دانسته ، از فعالیت واقعی اجتماعی انسانها .

هم چنین مشاهده میکنیم که جان لاک ، برکلی و هیوم دماغ را یک شی پاسیف (۱) میدانند و برآند که دماغ بصورت پاسیف تأثیرات حواس را پذیرفته آمده و تأثیرات را تجزیه و تحلیل و مقایسه نمینماید . در نظر برکلی ، جهان خارجی فقط مجموعه تأثیراتی بوده که دماغ آنرا میپذیرد . در نظر هیوم ، خود دماغ بیش از یک مجموعه تأثیرات چیز دیگری نمیتواند . از این گفته برمی آید که دماغ در نظر آنها هیچگونه رول ابتکاری ندارد . اما در نظر کانت بصورت فعال ، جهانی را از منابع خود تهیه میکند ؛ بدین صورت جهانی را ما میدانیم . جهان پدیده . - خلق شده و سپس کنترل و اداره میشود .

از گفته های بالا برمی آید که کانت تمام دانش و تمام دانش ممکنه را به جهان «پدیده» محدود و مقید می سازد . هیچ کس در جهان ، طریقه ما آنرا میدانیم ، «بذاته» وجود ندارد بلکه هر چیز بر دماغ متکی بوده و مخلوق دماغ و فکر میباشد . کانت با صراحت لهجه چنین اظهار نظر میکند : «اشیا بذاته وجود دارد اما قابل درک نیست» ، «پدیده» در نظر ما تظاهر «اشیای قایم بذاته» میباشد . ذات واقعی ، که ذات پدیده یی متمایز است ، قایم بذات خود میباشد . این بود یک خصوصیت متمایز دیگر فلسفه کانت .

مطابق این روش فکری ، کانت چنین نتیجه گرفته میگوید : «انسان باشد و مسکن گزین دو جهان است» . یعنی انسان باشند ، جهان «پدیده» و مسکن گزین جهان واقعی میباشد . این مسکن گزینی وی در جهان اخیر الذکر باعث ایجاد اشتباه و فریب در جهان اول الذکر میگردد . لینن ، کانت را چنین تحلیل و تجزیه میکند : «خصوصیت بارز فلسفه کانت اینست که وی با تمام جدیت

که فلاسفه بورژوازی در او آخر سده نوزدهم هیاهوی عظیمی را علیه مائریالسم راه انداختند، و برای یکبار دیگر به «خام کوپ» کانت تکیه زدند.

این مراجعه به فلسفه کانت را نباید بدان معنی فهمید که آنها از کانت استعانت می‌جستند بلکه مقصدشان از آن مراجعه این بود تا بر اسم کانت بر مائریالسم بتازند و در عین زمان از خود کانت هم انتقاد نمایند. در این جا می‌خواهیم خاطر نشان کنیم که این انتقاد از کانت، چنان یک انتقادی بود که فقط نقطهء مقابل انتقاد هگل و مارکس قرار گرفته بود. روی انتقاد جدید متوجه این نکته بوده: کانت نباید منابع نهایی دانش را در «اشیای بذاته» سراغ میداد، زیرا - بعقیده این دسته نقادان کانت - دانش مائماً محدود و بعناصر محسوس تجربت و آزمایش میباشد. نیز از کانت بدین جهت انتقاد میکردند که وی تیوری علیت خویش را بحیث یک خصوصیت ضروریه جهان مادی میدانست؛ و بدینصورت حق زیاد وساحه وسیعی را برای آفاقیت واقعی قانون طبیعی قابل شده است. بعقیده نقادان، کانت: علیت، فقط کار را برای شرح و ایضاح، ترقیب و ترکیب های قاطرات حواس سهل میسازد.

پس طوریکه مای بینیم کانت را در سابق برای اینکه آفاقیت زیادی برای دانش قابل نشده بود، انتقاد میکردند در صورتیکه در این روزها بنام اینسکه آفاقیت زیاد برای دانش قابل شده، انتقاد مینمایند. یعنی در سابق کانت را برای اینکه بسیار مادی نبود، انتقاد میکردند و امروز برای اینکه بسیار مادی بوده از وی انتقاد میکنند.

خط سیر انتقاد اول الذکر کاروان فلسفه را بر منزل هگل و مارکس راهنمایی کرد در صورتیکه خط سیر دوم باعث طبع و انتشار جدید یا اسم عن

گل‌های ادب

- ۱ -

چند روزی از سر کوی تو پا خواهم گرفت
باز ازین گلزار چون شبنم هوا خواهم گرفت
بعد ازین از در گهت بیگانه‌گی خواهم گزید
با تو ظالم خویش را نا آشنا خواهم گرفت
سالها خون گریه خواهم کرد از دست تو من
انتقام خود بدین رنگ از حنا خواهم گرفت
خویش را یک چند هم رنگ شرر خواهم نمود
در دل سنگت بدین تقریب جا خواهم گرفت
تا کنم آشفته تر زلف پریشان ترا
در شب تاریک دامان دعا خواهم گرفت
انتهای الفت را تا بدانند عالمی
شرح بیداد ترا از ابتدا خواهم گرفت
از هوا داران گلزار سر کویت مدام
همچو بوی گل سراغت از صبا خواهم گرفت
باتوای بت، بنده را امروز جای عرض نیست
اجر خود فردای محشر از خدا خواهم گرفت
عمرها تن در جفایت داده ام آگاه باش!
کز تو ظالم عاقبت مزد وفا خواهم گرفت
در هوایت چون غبار افتان و خیزان میروم
تا به بینم دامن و صلت کجا خواهم گرفت
گر خدا خواهد حساب نامرادی ندیم
از تو ای سر دفتر جور و جفا خواهم گرفت

-۲-

بهار آمد ز خویش و آشنا بیگانه خواهم شد
 که گل بوی تو خواهد داد و من دیوانه خواهم شد
 نخواهم از سرم سودای گیسوی بتان رفتن
 خدا ناخواسته گر چوب گردم شانه خواهم شد
 شراب صاف گر پیر مغان دارد در یغ از من
 قناعت پیشه ام، دردی کش میخانه خواهم شد
 چه مشکلیها به خود آسان پسندیدم، نمیدانم
 که خواهم شد پسند خاطر او یا نه خواهم شد؟
 به امیدی که بوسم لعل یار میسگساری را
 شوم چون خالک و خا کم گل شود، پیمانه خواهم شد
 ز لبخادید چون در خواب یوسف را، چنان میگفت
 گزین خوابی که دیدم عاقبت دیوانه خواهم شد
 نه ای دیوانه چون من، ای نصیحت گو، مده پندم
 گمان داری که از پند تو من فرزانه خواهم شد؟
 ز یک لطفی که فرمودی به خود همسایه ام کردی
 امیدم هست کز لطف دیگر همخانه خواهد شد
 مال من خدا داند و لی در شانه می بینم
 که از سودای گیسوی کسی دیوانه خواهم شد
 هوای شاهیم، واقف، ز جاک می برد لیکن
 به تقریب گدایی، بر در جانا نه خواهم شد

چار بیتی های وطنی

قدت سرو و رخت لال اس گل من به رخسارت سیاه خال اس گل من
اگر روز دوصد بارت نه بینم دقیقه بر سرم سال اس گل من

هوا بر ویت مثال دم مار اس بجایم آتش عشقت شرار اس
مریضی مرا بر دن به دا کتر مریض عشق را دا کتر چه کار اس

به نیم شب که من بیدار میشم به غمهای فراق یار میشم
به غمهای فراق یار جانی به جان تسند رست بیمار میشم

دو چشمان سیاه داری گل من رخ عالم تبا داری گل من
بدرگاه خدا نالم شب و روز که تا در دم دوا داری گل من

کجا هستی گلاب گلشن من کجا هستی دو چشم روشن من
مه خو رفیق بد خایت نبودم چرا یکباره گشتی دشمن من ؟

دوزلفان سیایت شانه کردی کمر باریک مرا دیوانه کردی
کمر باریک چاردا ساله دختر اشاره از درون خانه کردی

سید سلیمان ندوی

زندگانی عایشه

رضی الله عنہا

-۵-

ترجمہ و تلخیص دا کتر عالمی

ابن اسحق روایت میکند کہ حسان بن ثابت دربر اہر کفارہ، جرم خود در مدحت حضرت عایشہ شعری چند نظم کرد کہ یکی آن چنین خواندہ میشود: « حضرت عایشہ عفیف و موقربودہ، مورد اشتبا نیست، غیبت کس نمیداند ».

حضرت عایشہ بجوابش اظهار داشت: « ولی تو چنین نیستی »

سرویلیم میور اسلام شناس انگلیس، در اثر بنام خود لایف آف محمد - *Life of Mohammad* - (زندگانی محمد صلعم) واقعہء افکار مملو با اشتباہات تاریخی چنین ارائه کردہ است. وقتیکہ سپاہ اسلام از محاذ بنی مصطلق برگشتند، محمل حضرت عایشہ را در برابر دروازہ پیغمبر، کنار مسجد گذاشتند چون محمل را کشودند آنرا خالی بیافتند. اندک بعد صفوان، یکتن از مهاجرین، نمودار گردید کہ حضرت عایشہ بر اشتر سوار بودہ و صفوان پیشا پیش آن میرفت.

چند سطر بعد مینویسد: اگرچہ صفوان بسیار تعجیل نمود سپاہ را نیافت، پس از افراشتن خیمہ ہا و جابجا شدن مردم، حضرت عایشہ بار ہنمایی صفوان در محضر عموم داخل شہر گردید.

ہر دو مطالب مذکور مخالف متون حدیث و تمام کتب سیر است.

سرویلیم میور درین گونه طرز افادہ خود، کوشیدہ است تا

آزرد، ولی ساثر ازواج حضرت محمد (صلعم) برای از یاد مصارف اصرار می ورزیدند. درین وقت آنحضرت (صلعم) باثر افتادن از اسپ، آسیب دیده و در کنار حجره عایشه رض در منزل فوقانی استراحت نموده بودند و عهد کردند که تا یک ماه همسران خود در آنه بمانند. منافقین آوازه کردند که آنحضرت (صلعم) همسران خود در اطلاق داده است. چون حضرت عمر رض این افواه بشنید بحضور آنحضرت تشریف برده مشاهده کرد که در گدام خانه پیغمبر، که خود آنحضرت (صلعم) در آن اقامت داشتند، سوای چند ظرف سفالین، و چند مشک خشکیده دیگر چیز بنظر نمی خورد قطرات اشک در چشمان حضرت عمر (رض) حلقه زد و عرض کرد «یا رسول الله زنان خود در اطلاق داده اید؟» آنحضرت فرمود «خیر» حضرت عمر خشنود شد و مسلمانان را از این واقعه بشارت داد. همین ماه ۲۹ روز بود، حضرت عایشه بسیار دلتنگ گردیده بود، و هر روز رومی شعر در روز بیست و نهم آنحضرت (صلعم) از بالاخانه به پایین تشریف آورد و مستقیماً نزد حضرت عایشه رفتند. حضرت عایشه گفت «یا رسول الله شما عهد فرموده بودید که تا یکماه باملاقات نخو اهید نمود، امروز بیست و نهم ماه است» آنحضرت (صلعم) فرمودند «گاهی ماه ۲۹ روز هم میا شد.»

تسخیر

چون تمام همسران حضرت محمد (صلعم) از دیاد نفقه خویش را آرزو میکردند ولی حضرت محمد (صلعم) هرگز حاضر نمیشدند که جهت خشنودی ازواج مطهرات مقام عالی نبوت را بامادیات دنیا ملوث بسازند. درین گاه بود که آیت تخییر نازل گردید و مفهوم و مفاد آن چنین بود، «ای پیغمبر (صلعم) به همسران خود بگو اگر زندگی دنیوی و آرایش و زینت آنرا میخواهید شما را آزاد خواهم کرد و اگر رضایت خداوند و رسول خداوند و ز آخر ر

پس از نزول آیات فوق، حضرت محمد (صلعم) اولتر از همه نزد حضرت عایشه تشریف بردند و باو گفتند: ای عایشه در برابر تو مطلبی دارم و جواب آنرا بامشورت و الدین خود بمن بگو. آنحضرت (صلعم) متن آیات مبارکه سوره احزاب را قرائت کردند. حضرت عایشه عرض نمود: یا رسول الله (صلعم) نسبت بکدام مسأله از والدین خود مصلحت بجویم من خدا و رسول او را اختیار کرده‌ام. باشندن این جواب آثار شادمانی در چهره آنحضرت (صلعم) نمودار گردید. حضرت عایشه خواهش کرد که جواب او را با سایر همسران در میان نگذارند. آنحضرت (صلعم) فرمود: ای عایشه بدان که من بنام معلم آمده‌ام نه بحیث جابر.

پیوگی عایشه

در این قسمت داستان بسیار غم انگیز حضرت عایشه ارائه میگردد. حضرت عایشه هنوز هجده سال داشت که همسر گرامی اش چشم از زندگی پوشید. اوایل ماه صفر و سال یازدهم هجری بود که حضرت محمد (صلعم) بحجره حضرت عایشه تشریف بیاورد و در آنگاه سر در د شدید بود و سخت می نالید و میگفت: آه سرم. حضرت پیغمبر از خاطر همسران خود؛ هر روز در اتاق یکی از آنان اقامت میفرمودند و لی آنحضرت (صلعم) پیوسته استفسار می نمودند: فر دادر کجا اقامت خواهم نمود؟ چون همسران آنحضرت (صلعم) مقصد او را درک کردند که آرزو دارند در حجره حضرت عایشه اقامت نمایند لهذا او را اجازه دادند تا بحجره حضرت عایشه اقامت نمایند و بهمین ترتیب تادم و پسین در کنار حضرت عایشه حیات بسر میبردند. و این ثبوت دیگر محبت حضرت پیغمبر است برای حضرت عایشه. علاوه بر آن حضرت محمد (صلعم) از میزان عقل، استعداد و قوت تفکر همسرشان بخوبی آگاه بودند، بنابراین بصورت تعمدی روزهای اخیر زندگی را در محضر او پایان رسانیدند، تا حضرت عایشه آخرین اقوال و گفتار شو

روزی آنحضرت (صلعم) را بخواب دیده بعد از آن تصمیم گرفت تا در آنجا نخسپد. در طول سیزده سال یعنی تا وقتیکه حضرت فاروق اعظم (رض) در حجره حضرت عایشه مدفون نگرددیده بود، حضرت عایشه بدون حجاب با آنجا میرفت زیرا یکی مدفن شوهر و دیگری مدفن پدرش بود. ولی پس از تدفین حضرت عمر (رض) با آنجا با حجاب تشریف میبرد.

انتخاب شوهر دوم، برای همسران حضرت پیغمبر (صلعم) ممنوع قرار گرفته بود. زیرا ایشان مدتی محرم اسرار حامل نبوت بوده و بایستی بقیه زندگی خود را در راه تعمیم و توسعه تعلیمات و ارشادات شوهر گرامی خویش بپایان برسانند. و هر لحظه زندگی خود را در تعمیم فرایض صرف نمایند. آنان مادر مسلمانان اند، تعلیم و تربیت فرزندان شان از وظایف آنان شمرده میشود. به همین خاطر چون یکی از ثروتمندان عرب تصمیم گرفته بود که پس از رحلت حضرت پیشوای اسلام، با حضرت عایشه ازدواج کند ولی چون این امر مخالف مصالح دینی و سیاسی بود، از آن ممانعت بعمل آمد. پیغمبر از جان مسلمانان، بایشان نز دیکترند همسران شان مادر مسلمانان است (۱).

عایشه در دوره خلفا

در عهد خلافت حضرت ابر بکر (رض) همسران پیغمبر (صلعم) حضرت عثمان (رض) را نماینده خود انتخاب کردند و خدمت خلیفه فرستادند و مطالبه میراث نمودند. ولی حضرت عایشه (رض) با آنها تصریح کرد که شوهر گرامی اش بیفرمود هیچ کس و ارث او نخواهد بود و تمام متروکات صدقه خواهد گردید. همسران حضرت محمد (صلعم) از این پاسخ قناعت بخش متسلی شدند و خاموشی اختیار کردند. بخاطر باید داشت که پیغمبر اسلام هیچ متاع مادی برای تر که از خود باقی نگذاشته بودند. چند بستانی که برای مقصدی در تصرف خود داشتند در طول زندگی خود عاید

خلافت حضرت ابو بکر صدیق (رض) دو سال و چند ماه دوام کرد. در روز سه شنبه سال یازدهم هجری رحلت نموده در حجره حضرت عایشه در کنار مزار حضرت محمد (ص) ولی اندک عقب، بخاک سپرده شد. داغ مرگ شوهر هنوز اقیام نیافته بود، که حضرت عایشه (رض) بداغ بیدرمان مرگ پدر گریه فغانگر دید.

دوره خلافت حضرت عمر (رض)

دوره خلافت فاروق اعظم از حیث انتظام و تشکیلات اداری، دوره ای بود بسیار ممتاز. برای تمام مسلمانان مالش نقد مقرر کرد و بحواله کتاب الخراج، تمام همسران آنحضرت (صلعم) سالانه دوازده هزار درهم معاش داشتند. بروایت دیگری که صحیح بخاری و صحیح مسلم بصحت آن شهادت داده اند، به حضرت عایشه (رض) سالانه دوازده هزار درهم مقرر گردیده بود. بقول حضرت عمر (رض) این برتری برای آن بود که حضرت عایشه (رض) از محبوبترین همسران آنحضرت (صلعم) بشمار میرفت.

حضرت خلیفه ثانی تمحایف و آمدنی هارا بصورت مساری میان همسران حضرت محمد (ص) تقسیم می نمود. از فتح عراق جعبه مرواریدی بصورت غنیمت بدست مسلمانان بیافتاد. و تقسیم آن کار مشکل می نمود بنابراین با اجازه مردم آنرا بحضرت عایشه (رض) فرستاد. چون حضرت عایشه (رض) آنرا بدید و اظهار کرده عمر بن خطاب (رض) بعد از شوهرم، بمن احسان بزرگ نموده، خدایا تا عطیه آینده او، مرا زنده مدار. »

حضرت عمر بسیار تمناداشت تا در حجره حضرت عایشه، کنار سایر یاران بخاک سپرده شود، ولی حجب مانع تذکر این تمنای قلبی شان میگردد. از جانب دیگر از نگاه شرعی، از مردم زیر خاک حجاب ضرورت نمی افتد تا از روی ادب پس از تدفین او را نا محرم بپندارند. ولی بالاخره به عایشه تمنای قلبی خود را اظهار داشت

دوره خلافت حضرت عثمان (رض)

دوره خلافت حضرت عثمان (رض) دوازده سال ادامه یافت شش سال اول آن عصر آرامش و اطمینان بود و در شش سال آخر آن وضع دگرگون گردید و شکایات مردم از هر طرف بلند شد. حضرت عایشه روایت میکند که حضرت محمد (صلعم) به حضرت عثمان (رض) ترصیه می کرد که اگر خداوند (ج) لباس خلافت را بتن تو نماید، بخوشی آنرا از تن بیرون نخواهی کرد.

حضرت عایشه (رض)، محبوسیت تمامی در قلوب مسلمانان حاصل کرده و همه او را بحیث مادر مهربان، احترام میکردند؛ و از حجاز، شام، عراق، و مصر خدمت او میشدند و شکایات خود را باو عرض میکردند؛ و حضرت عایشه (رض) بحیث بک مادر بآنان تسلی میداد.

در طول دوره خلافت حضرت ابوبکر (رض) و حضرت عمر (رض) و اوابل خلافت یار سوم اکابر اصحاب، و ارباب مشوره زنده بودند، در امور مهم از ایشان مشورت میگردید و مناصب بزرگت بکسان مستعد و مستحق داده میشد. و چنان عدالت اجتماعی برقرار گردیده بود که بر هیچ کس تعدی نمیشد و بهمین خاطر صلح و آرامش در سراسر قلمرو اسلامی تأمین گردیده بود. جوانان مستعد از قبیل عبدالله بن زبیر، محمد بن ابی بکر، مروان بن حکم، محمد بن ابی حذیفه و سعید بن العاص، دنبال آرزوها و مناصب بزرگت میرفتند.

عبدالله بن زبیر نوه حضرت ابوبکر صدیق و عمه زاده آنحضرت (صلعم) بود و خود را سزاوار خلافت میشمرد. محمد بن ابی بکر پسر کوچک حضرت ابوبکر صدیق (رض) و برادر اخیفی حضرت عایشه (رض) بود. مادرش پس از وفات حضرت ابوبکر (رض) با حضرت علی (رض) ازدواج کرد و در

آن مقام ندید. بدینصورت از خلیفه متأثر شده رهسپار مصر گردید. مروان و سعید بن عاص هودواموی بودند و حضرت خلیفه تحت تأثیر خویشاوندی رفته مناصب بزرگ را بآنان تفویض کرد. و این مسأله باعث رنجش خدایا طر جوانان قریش شد، چنانکه محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه مخالف حضرت عثمان (رض) شوریدند و در شورش سهم بسیار گرفتند. و علاوه برین جوانانیکه، مانند اکابر اصحاب از عدالت، مساوات، صدق، امانتداری، وزهد و تقوی، بهره‌ای نداشتند در نظر سپاه و عامه بسی مقدار شدند.

مسأله تبعیض نژادی بوخامت اوضاع بیافزود. عربها، مسلمانان غیر عرب را عجم می‌گفتند و آنان را بادیده حقارت میدیدند و در تصدی امور کمتر بآنان موقع میدادند در حالیکه عجمی‌ها در جنگها در یک صف با عربها جنگیده، و طوریکه مسلم است، در انتشار و تعمیم علوم و فرهنگ اسلامی، کمکهای مهم و دوامداری انجام داده اند. این حس تبعیض باعث خسرنت، و دلتنگی عجمی‌ها گردید. از جانب دیگر میان عربها اختلاف شدید قبایلی و حس ولایتی وجود داشت. عربها در کوفه، که معسکر اسلام بود، جمع میشدند، و شب‌ها که آوارنامه‌های جنگی و افتخارات قبایلی و حسب و نسب خانواده‌گی خود را قذکر و بدن افتخار میکردند. هر قبیله خود را از قبیله دیگر بهتر میدانست و اکثر این مباحثات بجهنگ و جدل میانجامید. سعید بن العاص عامل کوفه از اصالت قریشی خود میباید و باعث نفاق و جدایی قبایل دامن می‌زد. از یکطرف مسأله تبعیض نژادی و حس ولایتی و از جانب دیگر نفاق بین قبایل عرب، بمیان آمده و زمینه شکایات و استغاثه مردم را از هر سو بلند نمود. مردم شاکی و ناراض، منتظر بهبود اوضاع بودند، و آنرا در سایه شورش و انقلاب می‌طلبیدند. یک دسته هنگامه جویان، برای خرابی اوضاع از فرصت استفاده نمودند که در رأس آنان ابن

از حضرت محمد (صلعم) مقام خلافت سزاوار حضرت علی (رض) است. در شهرهای کوفه، بصره، و مصر آواره گردید و در همه جا از انتشار افکارشوم و نادرست خود، منصرف نمیگردید و ببادسته شورشیان رابطه خود را برقرار کرد و مصر را مرکز انتشار و انکشاف افکار غرض‌آلود خود قرار داد. و درین شهر بود که شورشیان کسب اقتدار کردند و فرقه سبائیه بوجود آمد.

در طول دوره خلافت حضرت عثمان (رض) مسلمانان مصر و ف جنگهای افریقا و جزائر بحیره مدیریت را به خود دادند، و قسمت اعظم سپاه هم در آن سامان تعبیه گردیده بود، و بدینصورت محمد بن ابی بکر و ابن حذیفه در آن جنگها شرکت کرده، سربازان را تحریک میکردند تا آنکه جبهه آنان تقویب گردید و علانیه مخالف خلیفه عصر و عامل مصر دست به تحریکات زدند. به بهانه حج از شهرهای کوفه، بصره، و مصر، باساس قرار داد قبلی، یک هزار سر باز سوی مدینه روانه گردیده در نزدیک مدینه خیمه زدند. چون حضرت عثمان (رض) از مقصد نادرست آنان آگاه گردید آنان را متسلی و مطمئن ساخته دوباره به شهرشان روانه کرد ولی در عین راه عنوانی عامل مصر، نامه‌ای یافتند که بقتل آنان اشاره رفته بود. چون محتویات نامه را بخواندند سخت مشتعل شده و فکر کردند که کاتب نامه مروان است. بنابراین شورشیان منزل حضرت خلیفه را محاصره و دو شرط پیشنهاد کردند یکی اینکه مروان را با آنان بسپارد، دوم اینکه خلیفه استعفا بدهد. ولی حضرت عثمان (رض) هر دو شرط آنان را مسترد کرد. حضرت عایشه برادرش، محمد، را تشویق کرد تا از تصمیم خود باز آید و از شورشیان دوری جوید، ولی او انکار کرد. در نتیجه منزل حضرت عثمان چندین روز بحال محاصره ماند و بالاخره حضرت خلیفه بدست شورشیان به شهادت رسید.

مردم مصر وعده ای از شورشیان طرفدار حضرت علی (رض) بودند و اشتراک نفعی، محمد بن ابی بکر، و عمار بن یاسر از رهبران آنان بودند. وعده دیگری از مصریان از زبیر (رض) حمایت مینمودند. اهل بصره از طلحه (رض) طرفداری میکردند. مردم بیطرف از عبدالله بن عمر (رض) پیروی مینمودند. بنی امیه (رض) پیرو پسر خلیفه دوم بودند و وعده دیگری نیز یافت میشدند که از عبدالرحمن بن عمر پشتیبانی میکردند. و حضرت امیر معاویه (رض) در شام پرچم استقلال و خود کامگی را بر افراشته بود. و محمد بن ابی حذافه در وادی نیل اعلان خود مختاری کرد، ولی آرزوهای هیچ یک از این مدعیان خلافت بر آورده نشد و حضرت علی (رض) با اثر اصرار شورشیان، و عموم مردم بخلافت انتخاب گردید.

اگرچه حضرت عایشه (رض) در طرز کردار حضرت خلیفه مخالفت داشت ولی قتل او را هرگز نمیخواست. کسانی که او را در مسأله قتل حضرت عثمان (رض) ذیدخل میدانند هر آینه اشتباه بزرگ را مرتکب میشوند. زیرا طوریکه ملاحظه شد، ام المومنین (رض) برادرش را که به جماعت شورشیان پیوسته بود، بسیار کوشش کرد تا از تصمیمش بازدارد. حضرت عایشه (رض) سوگند یاد کرد که هرگز روادار قتل حضرت عثمان (رض) نبوده است.

خلافت حضرت علی (رض)

طوریکه در بالا مشاهده گردید، مقارن خلافت حضرت علی (رض) سراسیمگی و هیجان سرسام آوری در میان مسلمانان بوقوع پیوسته بود. یکدسته از یاران حضرت محمد (صلعم) که از مشاهده اوضاع سخت متأثر بودند، در صدد اصلاح برآمدند در رأس آنان حضرت عایشه (رض)، طلحه (رض) و زبیر (رض) قرار داشتند. حضرت طلحه (رض) قریشی و از مسلمانان اولی بود. در فتوحات اسلام شرکت جسته، داماد خلیفه بود. حضرت زبیر (رض) از شجاعان اسلام بشمار میرفت و او هم داماد خلیفه اول بود. هر دوی آنان در مجلس انتخاب حضرت

چون حضرت عایشه (رض) از سفر مکه برگشت در طول راه خبر قتل خلیفه را شنید. حضرت طلحه (رض) و زبیر (رض) که از مدینه فرار کرده بودند؛ در راه مکه حضرت عایشه (رض) را ملاقات و اظهار کردند: «ما از مدینه فرار اختیار کردیم و مردم را در حال تحیر و سرگردانی گذاشتیم - در چنان وضعی آنسان را گذاشتیم که حق را نشناسند و از باطل انکار فتوانند و نه از خود حمایت کنند...» حضرت عایشه (رض) اظهار کرد: «اگر قوم من از من پیروی نمایند هر آینه آنان را از این ورطه بساحل امن خواهم کشانید» و بعد از آن حضرت عایشه (رض) بمکه برگشت و مردم را بصلح و آشتی دعوت داد.

دعوت اصلاح

در عهد نبوی، یکی از اصحاب، بدون مشورت با دخترش او را بمردی نکاح کرد. دختر بیمارگساة نبوی استغاثه کرد. آنحضرت (ص) پدرش را اجضار و فسخ نکاح را مطالبه فرمود. ولی دختر عرض کرد: «یا رسول الله (ص) اکنون نکاح خودم را به آن مرد قبول دارم. اما مقصدم اینست که باید حقوق سایر خواهرانم تصریح شود.» بنابراین همینکه حضرت عایشه (رض) وارد صحنه سیاست گردید باید دانست که ساحة فعالیت زن در جامعه اسلام محدود نیست. زن در جامعه اسلام مقام ارجمندی داشته و اکثر تصدیهای دولتی به آنان سپرده میشد. بر روایت امام ابوحنیفه (ع) امام مالک (ع) و علامه طبری، عهده امامت و قضایان تفویض شده میتوانند. حضرت عمر (رض) در طول دوره خلافت خود، انتظام امور بازارها را بیک زن محول کرده بود. و حضرت عایشه (رض) امامت زنان مینمود، و در بعضی از جنگها با آنحضرت (ص) یکجا شرکت نموده بود. بنابراین رهبری حضرت عایشه (رض) و دعوت اصلاح او در چنان دقایق خارق العاده نمینمود، بلکه اقدامی بود پسندیده. با اثر دعوت حضرت عایشه (رض) شش هزار از جریمین آماده خدمت شدند و روه

نابمدینه، که مرکز شورشیان است، بروندولی در اخیر قرار گرفت که به بصره رهسپار شوند. حرکت سپاه و قیادت حضرت عایشه (رض) از فصلهای بسیار در ذلک تاریخ اسلام بشمار میرود. در طول راه بنی امیه (رض) بحضرت عایشه (رض) پیوستند. بنی امیه (رض) در آرزوی بهبود وضع نبودند بلکه موافق در سر راه حضرت علی (رض) ایجاد میکردند. از جانب دیگر ملاحظه کردند که قیادت ام المومنین جبهه نو برای آنان ایجاد ورقیب چیره دست برای آنان بوجود خواهد آمد. بنابراین در بین سپاه بتحریکات دست زدند و چونکه در آن میان ارباب ادعای بسیار بود، تحریکات آنان سودمند واقع گردید و در بین مردم تردد و تذبذب راه یافت. اولین سوء الحکمه بمیان آمد. این بود که آیا پس از حصول پیروزی، زبیر (رض) خلیفه خواهد گردید و یا طلحه (رض)؟ پس آنتر پرسش دیگر بمیان آمد که مستحق امامت کیست؟ حضرت عایشه (رض) برای رفع هر گونه سوء تفاهم، پسران زبیر (رض) و طلحه (رض) را مقرر کرد تا بصورت متناوب امامت کنند.

در راه بصره؛ کاروان حضرت عایشه (رض) به آب حوآب رسید و سگهای حوآب بروی، عو عو کرد. دفعه‌آ پیشگویی آنحضرت (ص) بیادش آمد که روزی آنحضرت (ص) به همسران شان فرموده بودند «خدا میداند در حوآب بکدام یکی از شما سگها عو عو خواهد زد» درینجا حضرت عایشه (رض) تصمیم گرفت تا باز گردد. کاروان چندین روز توقف کرد بالاخره پنجاه تن از اهالی دهکده شهادت دادند که اینجا حوآب نیست.

بهر حال محض برای اصلاح و برقراری صلح و صفای میان مسلمانان؛ حضرت عایشه (رض) به پیشرفت خود ادامه داد. و حضرت علی (رض) هم بدان جانب رهسپار شد.

پس از مکه و مدینه و بصره، کوفه بزرگترین شهر اسلامی بود. ابو موسی اشعری عامل آن

اطلاع یافت مردم را به گوشه نشینی و بی‌طرفی دعوت کرد.

حضرت عایشه عنوان روءسای کوفه نامه ها ارسال کرد و حضرت علی (ض) عمار بن یاسر و امام حسن را بغرض اشتراك دعوت نمود. عمار که عامل کوفه بود در ضمن خطابه خود نخست از حضرت عایشه تو صیغ کرد و ضمناً اظهار داشت: ای مردم در مورد آزمایش خداوند قرار گرفته اید که آیا بین حق و باطل فرق میتوانید؟ با اثر گفتار او دزاران از مسلمانان از اشتراك در جنگ متردد ماندند که آیا از ام المؤمنین حمایت کنند و با طرفدار داماد حضرت پیغمبر شوند.

حضرت عایشه به نمایندگی حضرت علی گفت: گروهی از هنگامه جویان بمدینه هجوم بردند خانه خلیفه را محاصره کردند و او را بقتل رسانیدند و مسلمانان را خوار و بیمقدار ساختند و من جهت اصلاح و بهبود قوم بدین جا آمده ام.

والی بصره که عثمان بن حنیف نام داشت و از طرف حضرت علی والی بصره مقرر گردیده بود دیگر نفرت امام و رکردار و زخمه در محضر مردم چنین خطابه ای ایراد کند:

«ای مردم من قیس نام دارم. مردمیکه در خارج شهر مار حل اقامت افگنده اند از شما انتظار اعانت دارند. اگر تظاهر کنند که از ستمگاران فراریده و از شما یاری خواسته اند و آرزوی صاوح و صفا دارند، درست نمی نماید چرا که آنان از مسکه آمده اند، مسکه سرزمین صلح و صفا است. اگر مدعی اند که جهت قصاص خون حضرت عثمان آمده اند باید دانست که ما قاتل خون او نیستیم. آنان را دوباره بخانه های شان واپس گردانید.»

ولی یکی از حاضرین برخاست و اظهار داشت: «این مردمیکه میگویند ما قاتل حضرت عثمان هستیم؛ چنین نیست. اینان برای آن آمده اند تا ما قاتلان حضرت عثمان را سبامت کنیم.

واقعاً آنان از شهر خود خارج گردیده اند ولی شهر و مردم شهر کدام يك مسئول حفاظت آنان میباشد.» گفتار

ایراد کردند و باثر آن گروه مخالف و موافق پیدا شد و شور و هیجان عظیم برپا گردید. چون حضرت عایشه این وضع بدید با هیجان و لهجه مملو از احساسات و شکوه مندی گفت: مردم بر حضرت عثمان (رض) اعتراض میکردند و عمال خلیفه را مذمت می نمودند بمدینه میامدند و از ما مصلحت می جستند نظریه ای که نسبت به صلح و آشتی با آنان میدادیم بی فایده بودند. شکایاتی که علیه حضرت عثمان بعمل آمده بود، تمام آنها را ملاحظه کرده و بدین نتیجه متوسل شدیم که حضرت خلیفه بی گناه، پرهیزگار، راست گفتار است و شورشیان دغل بازان، گنه گاران، غداران و دروغگویان بودند. زبان و دل آنان فرق داشت. هنگامیکه بر تعداد آنان بیافزود بدون کدام سبب خانه خلیفه را محاصره کردند و خونی را که جائر نبود ریختند، اموال و متاع را بغارت بردند و به سرزمینی که احترام آن لازم بود، بیحرمتی کردند. هان بیاد باید داشت تصمیم پسندیده ای که باید اتخاذ کرد اینست که قاتلان حضرت عثمان را گرفتار کرد.

حضرت عایشه بگفتار خود ادامه داده اظهار داشت: بر شما حق مادری دارم آنحضرت (صلعم) رحلت فرمودند، پدرم از مسلمانان سو می است و اولین شخصی بود که بلقب صدیق مخاطب گردید و اولین جانشین آنحضرت (صلعم) بشمار میرود و باثر کوشش و مجاهدت او بود که اسلام بسط و تعمیم یافت، خانه جنگی ها فتنه ها و فسادها را باید از بین برد. درد هارادرمان، و بدبختی ها، و مصائب را مرتفع نمود. پس از وفات شخصی دیگری را بخلافت انتخاب کرد، خلیفه ثانی در توسعه و تعمیم دیانت اسلام مساعی بخرج داد.

مقصد من از این لشکرکشی ایجاد فتنه نیست. تمام اعمال و کردار من با عدالت راستی و درستی مقارنت دارد.

گفتار حضرت عایشه در شنوگان تأثیرات عمیق وارد کرد و یکم

آنان بدرازی کشید. حضرت عایشه پیروان خود را دعوت برای صلح کرد
 عده از طرفداران والی بصره به حضرت عایشه پیوستند.

روز دیگر هر دو سپاه بمیدان آمدند. حکیم صاحب منصب سواره نظام اردوی
 مخالف، جنگ را آغاز نمود. و شماری از طرفین بخاک و خون افتادند. حضرت
 عایشه که در پی صلح بود، سپاه خود را عقب کشید و لی حکیم گستاخی ها کرد
 و به حضرت عایشه (رض) بیحرمتی ها کرد. این مسأله احساسات طرفداران او
 را برافروخت. مقابله آغاز شد و تلاش حضرت عایشه برای تأمین صلح بجایی نکشید
 پس از کشتار و قتال، مخالفین باساس چنین شرط آماده صلح شدند که از بصره
 بدار الخلافت نمایند. ای بشود و تحقیق نماید که زیبر و طلحه به میل خاطر به حضرت
 علی (ض) اظهار بیعت کرده اند و یا خیر. اگر چنین بود، بصره بآنان سپرده شود
 و در غیر آن، هر دوی ایشان باید از بصره بیرون شوند. (ناتمام)

نویسنده سراج الدین پروانه

داستان واقعی

رقص دهر

تا زمانیکه علم بر جهل چیره نگردد تا او انیکه عقل پول را کنترل
ننماید خرافات پرستی دست از دامن بشر نخواهد برداشت.

روزی زیبا تنها نشسته بود میل نداشت با کسی صحبت کند. دختر بالغ بفکر خود
فرو میرود، خشنودی او در تنهایی اوست. زیبا دختر قشنگی بود که دست قدرت
در و جاهت او شهکاری بخرچ داده بود. زیبای جوان در حسن اخلاق شهرت داشت.
جوانان قریه همه او را دوست داشتند. کسی سراغ نمیشد که میل همسری او را در دل
نداشته باشد. درین میان پیر مردی هم باز بیاعشق نهانی داشت. او بیشتر از همه در راه آمیابی
خویش میتپید. پیر مرد مال داشت، قدرت او در تمول و امید او در پول او بود. او مایل
بود روزگار جوانی را تجدید و عشق خفته را بیدار گرداند. راز پنهانی خود را
با والدین زیبا در میان گذاشت و عشق خود را با دختر زیبای آنها اعتراف نمود،
بزودی توجه آن دو موجود ماده پرست را از راه وعده پول بخورد جلب کرد.
مادر زیبا عقیده داشت که سعادت در دارایی و شخصیت در پول است. از همینجهایل
داشت تا دخترش زن مردی متمول باشد. جوانان دهکده خبر شدند که قمبر موسپید میل
دارد که زیبای جوان را عروسی کند، همه رشک بردند و بر اقدام نامناسب او نفرین کردند.
ازین به بعد در کانون مینه جوانان قریه آتش در گرفت. از هر گوشه و کنار،
اشکار و پنهان، دختر طلبی آغاز گردید. ولی کیسه های خالی آنها نتوانست جلب توجه
کند. جوابهای منفی شیشه امید همه را بشکست. پول قمبر رقیب ها را یکی بعد
دیگری از میان برد. دختر روستایی بسی عشق نبود. قلب او گرفتار جوانی بود
که در دهکده چون

روستایی اش دزدانه بود. سوزش و سازش او مخفیانه صورت می‌گرفت. اقدام پیر مرد در کانون سینه و آتش افر و خخته بود. با خود می‌اندیشید که چطور میتواند از پنجه و قمبر موسپید نجات یابد و نجات را فقط در سرگگ خرد و نیستی قمبر سراغ میکرد. پیر مرد رضائیت مادر زیبا را اولتر حاصل کرد. مادر زیبا خموشی پدرش را به چرب زبانی و شره فریبی حاصل کرد. والدین زیبا وعده دادند که مجلس نامزدی را در آینده قریب برگزار نمایند.

موی سپید قمبر سیاه شد. و سینه های متر اتر او را سیاه موی جوانتر جلوه میداد. پیر مرد جوانی آغاز کرد؛ هر طرف در تهیه و تدارك ضروریات جدو جهد مینمود. مادر زیبا از دختر زیبای خود پرسید که شوهرش چه لباس قشنگت برای او تهیه کند. زیبا گفت که پارچه سپید برای او بخرند چه این لباس نیست که برای همیشه آنرا در بر خواهد نمود. مادرش حس کرد که زیباراضی نیست تا نامزد شود.

زبان به زشت گویی کشود و گفت که سعادت و نیک بختی او در نامزدی است. که میتواند امر و زشهر متولی داشته باشد؟ قمبر که چون ستاره در خشانی در آسمان دهکده میدرخشد، در عشق بازی و زن دوستی معروف است، میل دارد همسر او باشد. سعادت ازین بهتر و خوشی ای ازین زیاده تر چیست؟ بعد ازین در لباس، خوراك و راحت سرآمد همه زنهای قریه خواهد شد. زیبا بیانات مادر را شنید و فهمید که زیرا فسون پول پیر مرد رفته است.

گفت: لباس سپید پیکر مرا برای همیشه مزین خواهد کرد. پس ازین میخواهم سپید پوش باشم. مادرش نتوانست رأی او را در انتخاب لباس معلوم کند. پدرش را خبر کرد تا او را در انتخاب رنگ و نوع تکه مجبور کند. این روزها بی

